

## ترجمه اشعار کهن فارسی به عربی

آذرتاش آذرنوش

دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران

چکیده:

شعر فارسی، از اوائل سده سوم هجری، در قالب عروض عربی سر برآورد، و در ترکیب‌هایی ساده و نسبتاً ابتدایی، و مضامینی گاه بسیار ناپخته این سو و آن سو پراکنده شد. مقاومت و سپس پویایی این شعر نو پا، در برابر شعر استوار و دیر پای عربی که از آبشخور شعر جاهلی و بخصوص قرآن کریم سیراب می‌شد، خود پدیده‌ایست شگفت‌آور. پیداست که سخن سرایان ایرانی - تقریباً همه بدون استثناء - بر زبان و شعر عربی آگاهی تمام داشتند و لاجرم در سروده‌های خویش از آن تأثیر می‌پذیرفتند. اما شعر فارسی به سرعت نضج یافت و شاعران اندک اندک دست به نوآوری زدند و نکته‌هایی یافتند که گاه در شعر عرب، مانند نداشت. پس آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که آیا شعر عربی در این هنگام از فارسی تأثیری پذیرفته است یا نه. ما در منابع خود تعدادی شعر یافته‌ایم که بنا بر تصریح مؤلفان، ترجمه اشعار فارسی بوده است.

از این میان، آن دسته از اشعار را که معادل فارسی‌شان یافته شده (به استثنای یک مورد) برگزیده در اینجا نقل کرده‌ایم.

**کلید واژه‌ها:** ترجمه، فارسی به عربی، عربی به فارسی، فرهنگ فارسی.

تاریخ فرهنگی و اجتماعی و هنری ایران، و حتی تاریخ کشوری و لشکری آن، طی چهار / پنج سده نخستین اسلام، هنوز در پرده ابهام است. پژوهش‌های اندک و ناگسترده موضعی هنوز آن چندان نیست که ما را از هویت ملی ایرانیان آن روزگاران آگاه سازد؛

بی گمان کمبود منابع، یا دشواری دستیابی به این منابع که در ژرفنای روایات و حکایات و اشعار عربی پنهان‌اند، علت نخستین این کم توجهی بوده است.

شعر نیز از این قاعده مستثنی نیست، و آنچه از منابع موجود بر می آید، به ظاهر پدیده‌ای شگفت انگیز است: منابع ما برای شعر و ادب در این دوره پانصد ساله، یکی مجموعه دیوانهایی است که شاعران ایرانی نژاد، یا ساکن ایران به عربی سروده‌اند؛ و دیگر سه کتاب است که اگر نبودند، دیگر هیچ اطلاع قابل توجهی از چگونگی فرهنگ و ادب آن زمان برایمان باقی نمی ماند. این سه کتاب عبارت‌اند از: *یتیمه الدهر* ثعالبی (م. ۴۲۹ق.)، *دُمیة القصر* باخرزی (مقتول در ۴۶۷ق.) و خلاصه *خریده القصر* عمادالدین اصفهانی (م. ۵۹۷ق.).

صحنه‌ای که از خواندن آن دیوان‌ها و این کتاب‌ها در ذهن پژوهشگر ترسیم می شود، پیوسته چنین است: در سراسر سرزمین پهناور ایران، از بین‌النهرین گرفته تا دره سند، زبان عربی رواج تمام دارد. همه حاکمان و امیران، حتی در کوچکترین و دور افتاده‌ترین شهرها، عربی شناس‌اند و آغوششان به روی شاعران عربی سراگشاده است و به ایشان صله‌های گوناگون می دهند. در دستگاههای دولتی، هیچ نامه‌ای نیست که به زبان دیگری غیر از عربی نوشته شود. در مجالس گوناگون، خواه دیوانی و خواه ادبی، زبان عربی حکم می راند و فرهنگی جز فرهنگ عربی مقبول نیست. نکته‌هایی که گاه به فارسی ذکر می شود، بیشتر جنبه شوخی و حتی ریشخند و تحقیر دارد. گویی در این سرزمین کهنسال که میراث‌دار یکی از بزرگترین فرهنگ‌های جهان است، هویت ایرانی فراموش شده و همگان در عربی با سواد و بلکه دانشمند شده‌اند.

این صحنه نابهنجار البته زائیده گیش و شیوه نگارش دانشمندان عربی نویس ایرانی است، و روی دیگر صحنه، فضاهایی سراسر ایرانی با فرهنگی پر بار عرضه می کند که اینک در چارچوب دین مقدس اسلام، شکل نهایی و استواری بخود گرفته است. در این فضا، شعر و ادب فارسی سر بر می کشد و موجب می شود که ایران، علی رغم سنگینی بار فرهنگی عربی، بر خلاف کشورهای حوزه مدیترانه، «فارسی زبان» باقی بماند و عربی را به عنوان زبان دین از یک سو، و زبان دانش از سوی دیگر مورد بهره‌برداری قرار دهد. این امر، در تاریخ فرهنگ، خود پدیده‌ای بس عظیم است که هنوز علل آن مورد

بژوهرش قرار نگرفته است.

از قرن سوم ق. شعر فارسی در محیطی که آن چنان عربی می نمود پدیدار شد. منابعی که پیش از این ذکر کردیم، در این باره به کلی خاموش اند، اما روایات گوناگون در باب شعر فارسی در محیط ایران به طور پراکنده و گاه آمیخته با افسانه باقی ماند تا سرانجام در کتاب های بزرگ ادب، بخصوص، *لباب الالباب* عوفی ثبت گردید.

این شعر، در آغاز تکوین، از سه جهت تحت تأثیر شعر عربی قرار گرفت: وزن که همانا عروض عربی بود، واژگان، و سرانجام، مضمون. زمینه و مقدار این تأثیر در آثار شاعران نخستین، از رودکی گرفته تا فردوسی و منوچهری، بسیار متفاوت است. اگر دو شاعر نخست از واژگان و معانی و صور خیال عربی نسبتاً به دوراند، منوچهری به عکس در بازسازی فضاهای جاهلی عربی به زبان فارسی هنر نمایی می کند و بخش عظیمی از آثار او، چیزی جز ترجمه گونه ای از قصائد بزرگ عرب نیست.

اگر در قرن های نخستین، ترجمه شعر عربی به فارسی چندان معمول نبود، در دوران های متأخرتر، ترجمه آزاد و بازسازی داستانهای عربی یا اسلامی / عربی، یکی از مایه های اصلی ادبیات فارسی شد. سپس کار از حد تقلید محض فراتر رفت و به درجه ابداع هنری پا نهاد. لیلی و مجنون نظامی دیگر تنها شرح عشق های دو نوجوان بادیه نشین نیست، بلکه شاهکاری ست که در ردیف آثار دست اول جهان نشسته است.

اینک سؤالی که مطرح می شود این است که آیا زبان عربی نیز به ترجمه اشعار فارسی همت گماشته است یا نه؟ در حقیقت، پس از دوران طلایی ترجمه که طی آن تقریباً همه فرهنگ بازمانده از عصر ساسانی به عربی ترجمه شد، دیگر نویسندگان عرب به آثار ایرانی اسلامی عنایت خاصی نورزیدند. اگر برخی کتاب ها را، بیشتر خود مؤلفان، به عربی برگردانده اند (مثلاً *التفهیم* ابوریحان بیرونی، بشرط آن که اصل کتاب را روایت فارسی آن پنداریم)، در عوض هیچ شعری را به عربی ترجمه نکرده اند، مگر این قطعاتی را که هم اکنون عرضه می کنیم، و نیز *شاهنامه* فردوسی را که بنداری (در ۶۲ق.) به قصد معرفی تاریخ کهن و نه از دیدگاه هنر شعر، به نثر ترجمه کرده است.

*شاهنامه*، با آن که به زبان عربی در دسترس همگان بود، باز هیچگاه نظر نویسندگان و شاعران عرب را بخود جلب نکرده است (در این باره نک: سعید جمال الدین،

۹۲-۸۶). تنها در قرن ۲۰ بود که شاهکارهای ادب فارسی، چون شاهنامه و رباعیات خیام و بوستان و گلستان سعدی توانستند راه خود را به جهان عرب بگشایند و بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ را تحت تأثیر خود قرار دهند (مثلاً محمد فرید ابو حدید برخی از داستانهای شاهنامه، چون رستم و سهراب را به شعر عربی در آورد (۱۹۱۸) و از خسرو شیرین نمایشنامه‌ای ساخت (۱۹۳۲)).

ما اینک اشعار فارسی و ترجمه عربی آنها را که در منابع کهن یافته‌ایم، از آغاز تا پایان قرن ۶ ق. نقل می‌کنیم. خوب است یادآور شویم که ترجمه‌های عربی اشعار فارسی بیش از آن چیزی ست که ما اینجا آورده‌ایم، اما متأسفانه نویسندگان ما که گویی از زبان مادری خود پرهیز دارند، از ذکر اصل فارسی آنها خودداری کرده‌اند. ما فهرست کوچکی از این دسته اشعار نیز تدارک دیده‌ایم که امیدواریم روزی، فارسی آنها را نیز بازباییم (از آن جمله است ابیاتی که در یتیمه، ۱۳۹/۳۰؛ تتمه الیتیمه، ۵۱/۲ و ۱۲۵؛ خریدة، ۱۶۳/۱، ۱۰۹/۲ و ۱۵، ۷۸/۳... آمده است).

کوشیده‌ایم قطعات زیر را، تا سر حد امکان، بر حسب زمان عرضه کنیم:

۱- منصور منطقی رازی از نخستین شاعران پارسی سرا بود. این بیت از اوست:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت	چون زلف زدی ای صنم بشانه
چونانش بسختی همی کشیدم	چون مور که گندم کشد بخانه
با موی به خانه شدم پدر گفتم	منصور کدامست از این دوگانه

بدیع الزمان همدانی (م. ۳۹۸ ق) ۱۲ ساله بود که به خدمت صاحب شد. صاحب در پی آزمایش او بر آمد و آن سه بیت منطقی را بر خواند و از بدیع الزمان خواست به عربی ترجمه کند. وی بی‌درنگ گفت:

سَرَقْتُ مِنْ طَرَّتِهِ شَعْرَةً	حین غذا یَمْشُطُهَا بِالْمِشَاطِ
ثُمَّ تَدَلَّخْتُ بِهَا مُثْقَلًا	تَدَلَّخَ التَّمْلُ بِحَبِّ الْجِنَاطِ
قَالَ أَبِي: مَنْ وَلَدِي مِنْكُمْ	كَلَاكَمَا يَدْخُلُ سَمَّ الْخِيَاطِ

(عوفی ۱۷/۲؛ قس. براون ۶۷۴/۱؛ حامد عبدالقادر، ص ۳۹۵؛ الكك، ص ۴۲).

۲- ابو شکور بلخی (نیمه اول قرن ۴) چنین سروده بود:

از دور به دیدار تو اندر نگرستم

مجروح شد آن چهره پر حسن و ملاحظت

وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من

وین حکم قضائی ست: جراحت به جراحت

«این معنی را عمید ابوالفتح علی محمد بستی [م. ۴۰۰ق] به تازی ترجمه کرده»:

رَمَيْتُكَ مِنْ حَكْمِ الْقَضَاءِ بِنَظَرَةٍ      وَ مَالِي عَنْ حَكْمِ الْقَضَاءِ مَنَاصُ

فَلَمَّا جَرَحْتُ الْخَدَّ مِنْكُمْ بِمَقْلَتِي      جَرَحَتْ فَوَادِي وَالْجُرُوحُ قِصَاصُ

(عوفی ۲/۲۱؛ قس. براون ۱/۶۷۸؛ حامد عبدالقادر، ص ۳۹۵؛ الكك، ص ۴۳).

۳- مُنْجِيك (م ۳۷۰ یا ۳۸۰ق) دو بیت در هجا سروده که رادویانی (ص ۹۵) نقل

کرده است:

ای خواجه مرا بهجا قصد تو نبود      جز طبع خویش را به تو بر کردم آزمون

چون تیغ نیک کش به سگی آزمون کنند      و آن سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون

در آغاز قرن ۵ ق. ابوبکر علی بن حسن قهستانی که خود از شاعران دو زیانه و وابسته به

دربار سلطان محمود و پسرش محمد بود، آماج هجویه شاعری گمنام شد:

ابابكر هَجَوْتُكَ لَا لَطْبَعِي      فَطْبَعِي عَنْ هِجَاءِ النَّاسِ نَابِ

وَالْكَنْيَ بَلَوْتُ الطَّبِيعَ فِيهِ      فَإِنَّ السِّيفَ يُبْلِي فِي الْكِلَابِ

(یاقوت، ۱۳/۲۵)

پیدا است که این دو بیت ترجمه دقیق دو بیت فارسی نیست، اما در عوض موضوع

آزمودن شمشیر بر سگ و مقایسه آن با طبع شاعر و مرد مورد هجا، با استادی تمام در

شعر عربی باز گفته شده است (قس. تویسرکانی، بلغاء، ص ۱۴۱).

۴- رودکی (آغاز قرن ۴) دو بیت زیبای حکمت آمیز سروده (دیوان، ص ۴۶):

این جهان را نگر به چشم خرد      نه به آن چشم کاندر او نگری

کشتی ای ساز از نکو کاری      تا بدان کشتی از جهان گذری

این دو بیت را در همان قرن ۴، ابوالحسن بن مؤمل به عربی ترجمه کرده است:

تَصَوَّرَ الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْحَجِيِّ      لا بِالتِّي أَنْتَ بِهَا تَنْظُرُ  
الدُّهْرَ بِحَرِّ فَأَتَّخِذُ زَوْرَقاً      مِنْ عَمَلِ الْخَيْرِ بِهَا تَعْبُرُ

(ثعالبی، یتیمه، ۹/۴-۱۳۸؛ قس. برتلس، ۲۳۳/۱ و حاشیه مترجم).

در این ترجمه، توازن و برابری نسبتاً کامل میان دو متن مبدأ و مقصد قابل توجه است.

۵- ابوالحسن آغاجی از سرهنگان دودمان سامانی بود و شعر فارسی و عربی نیکو می سرود. عوفی (۳۱/۳) این دو بیت را از اشعار او نقل کرده است:

ای آنکه نداری خبری از هنر من      خواهی که بدانی که نیم نعمت پرورد  
اسب آرو کمند آر، کتاب آر و کمان آر      شعر و قلم و بریط و شطرنج و می و نرد  
عوفی می پندارد که وی در این شعر، از بیتهی منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) تأثیر پذیرفته است. آن بیت چنین است:

سَلَى عَنْ سِيرَتِي سَهْمِي وَ قَوْسِي      وَ رُمْحِي وَ الْمِلْمَةَ وَ الْقَضَايَا

نیز ثعالبی (تتمه، ۱۱۴/۲) که او را از بزرگترین شاعران فارسی سرا خوانده می نویسد که او گاه اشعار فارسی خود را به عربی ترجمه می کرده؛ سپس از باب نمونه دو بیت عربی زیر را نقل می کند که آشکارا ترجمه دو بیتهی فارسی اوست:

أَنْ شِئْتُ تَعْلَمُ فِي الْأَدَابِ مَنْزِلَتِي      وَ أَنَّي قَدْ عَذَانِي الْعِزُّ وَ النَّعَمُ  
فَالطَّرْفُ وَ الْقَوْسُ وَ الْأَوْهَاقُ تَشْهَدُ لِي      وَ السَّيْفُ وَ النَّرْدُ وَ الشَّطْرَنْجُ وَ الْقَلَمُ

اما همو در یتیمه (۱۴۴/۴) از شاعری به نام اسماعیل شجری نام می برد که دوست ابوالفتح بستی بود و گاه اشعار عجم را به عربی ترجمه می کرد. سپس به عنوان نمونه، همین دو بیت را با اندکی اختلاف از قول او نقل می کند. منشأ این خلط روشن نشد.

طه ندا (ص ۱۲۰) می پندارد که این معنی، خواه در فارسی و خواه در عربی، از شعر معروف متنبی اقتباس می شده که می گوید:

فَالْخَيْلُ وَ اللَّيْلُ وَ الْبَيْدَاءُ تَعْرِفُنِي      وَ الْحَرْبُ وَ الضَّرْبُ وَ الْقِرطَاسُ وَ الْقَلَمُ

به گمان ما فضای این شعر با فضای شعر فارسی تفاوت فاحش دارد و به صرف تشابهی دور، نمی توان یکی را اقتباس از دیگری دانست. هنوز نظر عوفی درباره شعر منسوب به امام (ع) صائب تر می نماید.

۶- ثعالبی، بر خلاف شیوه خود، این دو بیت را به زبان فارسی در تتمه (۲/۲۵) آورده است:

نه هر کو قلم بر گرفت و دواة  
شفا کرد داند جهان را ز دا  
عصا بر گرفتن نه معجز بود  
همی ازدها کرد باید عصا

وی می نویسد که یکی از دبیران آداب دان نیشابور به نام ابومنصور بن ابی علی کاتب که خطی خوش داشت و اشعار منشیانه می سرود، آن دو بیت را بدین سان به عربی ترجمه کرد:

لیس کلّ الذی إنتضی من دواة  
قلماً بالغ العُلا بالأداة  
أن حَمَلَ العصا لِغیر بدیع  
قلبها حیةً من المعجزات

مرحوم اقبال در حاشیه کتاب اشاره می کند که شعر فارسی، از آن ابوزید محمد غضائری رازی از شعرای سلطان محمود است، و شعر، در حدائق السحر و طواط (تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۹) آمده است.

#### ۷- ابوالعباس والوالجی گوید:

سیم دندانک و بس دانک و خندانک و شوخ  
که جهان آنک بر ما لب او زندان کرد  
لب او بینی و گویی که کسی زیر عقیق

یا میان دو گل اندر شکری پنهان کرد  
پیدا است که ترجمه این اشعار، به سبب شکلها و ترکیبات فارسی خاصی که در آنها آمده بسیار دشوار است. «جملگی فضلا خواستند که [آن را] به تازی ترجمه کنند، کس را میسر نشد.» سرانجام خواجه ابوالقاسم که فرزند ابوالعباس اسفراینی وزیر (م. ۴۰۴ ق.) بود، با زبردستی تمام موفق به ترجمه شد:

فِضیُّ نَغْرٍ لِبَیْبٍ ضاحِكٌ عَرْمٌ  
من عشق مَبْسَمِهِ أَصْبَحْتُ مَسْجُونًا  
سُكَّرٍ قَدْ رَأَيْتُ الْیَوْمَ مَبْسَمَهُ  
تَحْتَ الْعَقِیقِ بِذَاكَ الْوَرْدِ مَكْنُونًا

(عوفی، ۲/۲۲؛ قس. براون ۱/۹-۶۷۸).

۸- نحاس (یا رودکی؟) گوید:

چاکران تو گه رزم چو خیاطانند      گرچه خیاط نیندای ملک کشور گیر  
 با گز نیزه قد خصم تو می پیمایند      تا ببرند بشمشیر و بدوزند بتیر  
 ضیاء راوندی (م. بعد از ۵۴۸ق.). این دو بیت را یک بار ترجمه و دوبار اقتباس کرده  
 است:

عَبِيدُكَ أَصْبَحُوا يَوْمَ الْقِتَالِ      كَخِيَّاطِينَ فِي شِبْهِ الْمِثَالِ  
 بَذَرَعَانَ الْقَنَا ذَرَعُوا وَقَطَّوْا      بِأَنْصُلِهِمْ وَخَاطَوْا بِالنَّبَالِ

عماد اصفهانی در خریده (تهران، ۱۳۷۸، ۷۲/۳) دو بیت عربی را آورده می افزاید که  
 راوندی آنها را از روی شعر نحاس ترجمه کرده؛ ناشر دیوان، مرحوم استاد محدث،  
 معادل فارسی آن دو را یافته در حاشیه نقل کرده است (راوندی، دیوان، [به کوشش]...  
 محدث، طهران، مطبعة مجلس، ۱۳۷۴ق.، «و» مقدمه) اما این دو بیتی، به رودکی نیز  
 منسوب است (دیوان، ص ۲۰).

عماد یک دو بیتی دیگر نیز که ترجمه گونه‌ای از آن مضمون فارسی است، از دیوان  
 رواندی نقل کرده است:

عَبِيدُكَ يَوْمَ الْوَعْيِ خَاطَةٌ      وَحَاشَاهُمْ أَنْهُمْ غَيْرُ عَدْلٍ  
 إِذَا ذَرَعُوا بِالْقَنَا فَصَلُّوا      بَحْدِ السُّيُوفِ وَخَاطُوا بِنَبْلِ

علاوه بر این، یک دو بیتی دیگر در همان معنی، از همان شاعر نقل کرده که شیوه  
 فارسی دارد و اگر می خواست عربی باشد، باید آن را در چهار بیت می آورد:

أَنَّ غَلْمَانَكَ خِيَّاطُونَ... فِي يَوْمِ خِصَامٍ      لَا بِخَيْطٍ وَخِيَّاطٍ... بَلْ بِرُمَحٍ وَحَسَامٍ  
 أَوْلِسُوا ذَرَعُوا... بِالسُّمْرِ أَبْدَانَ أَعَادِي      لِيَقَطُّوا بِسُيُوفٍ... وَيَخِيطُوا بِسِهَامٍ  
 (عماد، خریده، ۷۲-۳/۳).

۹- متأسفانه عماد اصفهانی قاطعانه تصمیم گرفته که هیچ شعر فارسی در کتاب خود  
 خریده نیاورد، نیز ما در اینجا، ترجمه‌های عربی اشعاری را که اصلشان را نیافته‌ایم ذکر  
 نکرده‌ایم. اما مورد زیر، وضعی استثنائی دارد، زیرا عماد می گوید (۷۸/۳-۷۶) که  
 روزی یک «رباعی عجیب» فارسی به دستشان افتاد و چندتن از یاران به ترجمه آن همت  
 گماشتند. مضمون رباعی، رشگی ست که شاعر، به سنگ پا و شانه معشوق می برد. زیرا



این دو، پیوسته بر سر و پای وی بوسه می‌زنند. تا انشاءالله روزی اصل رباعی یافته شود، ما دو بیت زیر را پیشنهاد می‌کنیم:

چون خاره و شانه با تو می‌آمیزد      اشک حسد از دو گونه‌ام می‌ریزد  
آن یک به کف پای تو صد بوسه زند      این یک به سر زلف تو می‌آویزد  
کمال‌الدین احمد در ترجمه خویش گوید:

إِنِّي لِأَحْسَدُ فِيهِ الْمِشْطَ وَالنَّشْفَةَ      لِذَاكَ فَاضَتْ دَمُوعُ الْعَيْنِ مُخْتَلِفَةً  
هَذَا يُعَلِّقُ فِي صُدْغَيْهِ أَنْمَلُهُ      وَذِي تُقْبَلُ رِجْلَيْهِ بِأَلْفِ شَفَّةٍ

همو که گویا شیفته رباعی فارسی شده بوده ترجمه دیگری نیز پیشنهاد می‌کند:

كَمْ أَحْسَدُ نَشْفَةً وَ مِذْرَى      فِيهِ فَمَدَامِعِي هَوَاذِي  
فَوْقَ الصُّدْغَيْنِ كَفُّ هَذَا      تَحْتَ الْقَدَمَيْنِ وَجْهُ هَاذِي

احمد شاد غزنوی در اصفهان دو ترجمه دیگر عرضه کرده است که عبارتند از:

الْمِشْطُ وَالنَّشْفَةُ الْمَحْسُودُ شَأْنُهُمَا      كِلَاهِمَا وَالْهَوَىٰ يَا سَعْدُ مَلْحُوظُ  
فَتِلْكَ بِاللَّثْمِ فِي رِجْلَيْهِ فَائِزَةٌ      وَذَاكَ بِالْمِسْكِ مِنْ صُدْغَيْهِ مَحْظُوظُ

و نیز:

إِنِّي أَعَاظُ عَلَى مِشْطٍ يُعَالِجُهُ      وَنَشْفَةٍ حَظِيَّتٍ مِنْ قُرْبِهَا زَمْنَا  
هَذَا يُعَازِلُ صُدْغَيْهِ وَ أَحْرَمُهُ      وَذِي تُقْبَلُ رِجْلَيْهِ وَ لَيْتَ أَنَا

فیخرالدین محمد بن مسعود ترجمه زیر را پیشنهاد می‌کند:

أَعَاظُ مِنْهُ عَلَى مِشْطٍ وَ مِشْفَةٍ      حَتَّى أَعْصُ بِدَمْعٍ مِنْهُ مُنْسَجِمٍ  
فَذَا يَمُدُّ يَدَيْهِ تَحْتَ طَرَّتِيهِ      وَذَا يُقْبَلُ فَوْهَا صَفْحَةَ الْقَدَمِ

سرانجام عماد اصفهانی که این ترجمه‌های گوناگون را نقل کرده، خود نیز به نشاط می‌آید و «به زمرة این شاعران» داخل می‌گردد و رباعی فارسی را به شیوه زیر ترجمه می‌کند؛ هر چند که خود از ترجمه پیشنهادی خویش چندان راضی نیست (خریده، ۷۷/۳):

مِشْطٌ وَ مِشْفَةٌ فِيهِ حَسَدُتُهُمَا      دَمْعِي لِذَاكَ هَمَا قِيَاضٌ عَارِضِهِ  
فَتِلْكَ حَاطِيَةٌ مِنْ مَسِّ أَحْمُصِهِ      وَذَاكَ مُسْتَعْرِقٌ فِي لَمْسِ عَارِضِهِ

۱۰- راوندی در راحة الصدور (تألیف ۵۹۹ تا ۶۰۳ ق، ص ۶۹) دو بیت از فردوسی و

ترجمه عربی آنها را آورده است:

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود	فریدون فرخ فرشته نبود
تو داد و دهش کن فریدون تویی	بداد و دهش یافت این فرهی
و لا مِنِ الْمِسْكِ كَانِ مَعْجُونَا	أَنَّ فَرِيدُونَ لَمْ يَكُنْ مَلِكَا
فَاعْدِلْ وَجُدْ كَيْ تَكُنَّ فَرِيدُونَا	بِالْعَدْلِ وَالْجُودِ نَالَ مَكْرُمَةً

راوندی شعر عربی را اول و شعر فارسی را به دنبال آن آورده چنان که پنداری فارسی را از عربی ترجمه کرده‌اند. اما شعر، از آن فردوسی است و مضمون آن نیز کاملاً با فرهنگ ایرانی همسازی دارد، و فردوسی را عادت به ترجمه از معانی عربی نبود. علاوه بر آن، در شعر عربی، خطای نحوی بزرگی پدیدار است، زیرا کئی تَكُنَّ وجهی ندارد و باید کئی تَكُونُ باشد که در این حال، وزن شعر مختل می‌گردد. مرحوم اقبال در حاشیه اشاره می‌کند که این مصراع در کتاب المعجم فی تاریخ ملوک العجم چنین آمده است: فَجُدْ و أَنْصِفْ تَكُنْ فَرِيدُونَا.

### کتابشناسی

الكك، ویکتور، تاثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری، بیروت، ۱۹۸۶.

باخرزی، دمیه القصر، به کوشش تونجی، دمشق، ۱۹۷۴.

بروان، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، ۱۳۳۵.

برتلز، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، ۵-۱۳۷۴، ج ۲.

تویسرکانی، عدد من بلغاء ایران...، تهران، ۱۳۳۶.

همو، زبان تازی در میان ایرانیان، تهران، ۱۳۵۰.

ثعالبی، یتیمه الدهر، قاهره، ۱۹۳۴.

همو، تتمه الیتیمه، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۵۳ق.

جمال الدین، سعید، نقوش فارسیه علی لوحه عربیه، قاهره، ۲۰۰۰.

حامد عبدالقادر، «بین العربیه و الفارسیه»، مجله المجمع العلمی العربی بدمشق، جزء ۱، ج

۳۵ (۱۹۶۰).

راوندی، راحة الصدور، تهران، ۱۳۶۴.

رودکی، دیوان، به کوشش خطیب رهبر، تهران، ۱۳۴۳.

عمادالدین اصفهانی، خريدة القصر، [بخش مربوط به ایران]، تهران، ۸-۱۳۷۷، ج ۳.

عوفی، لباب الألباب بر اساس چاپ براون، تهران، ۱۳۶۱.

ندا، طه، الادب المقارن، بیروت، ۱۹۹۱.

یاقوت، معجم الأدباء، قاهره، ۸-۱۹۳۶.